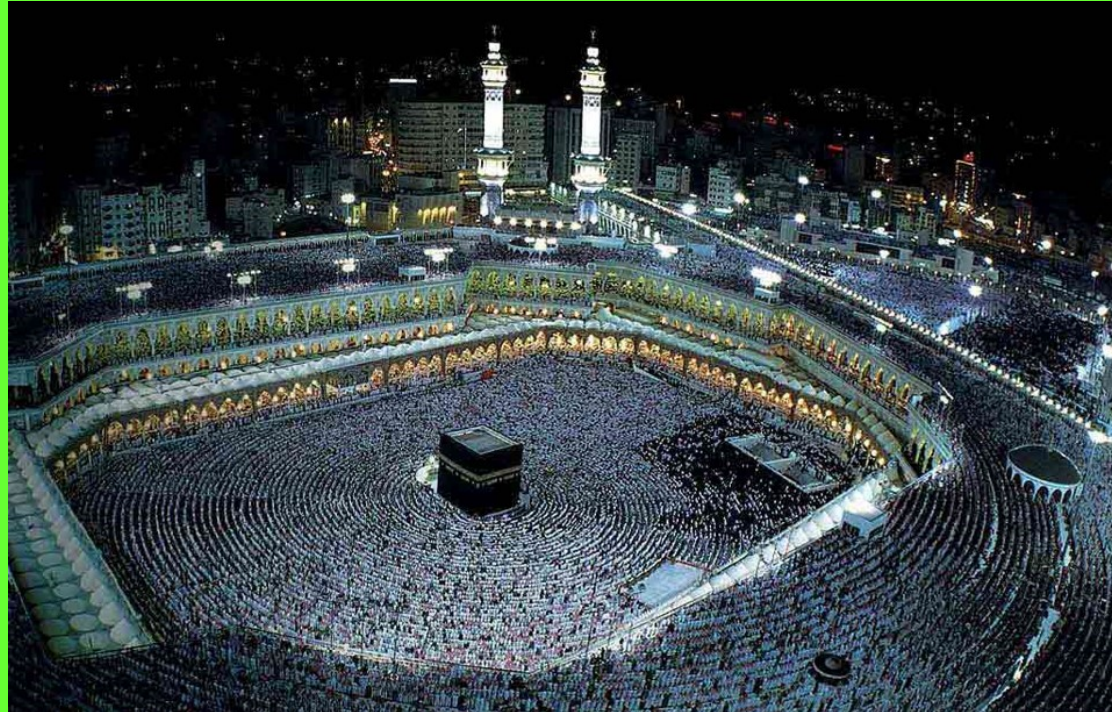


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله

# آشنایی با تاریخ اسلام



زینب حقی حق بیان

دبیر تاریخ دبیرستان فرهنگ ایران

شعبه قم

# دوران پس از بعثت

عمر بن الخطاب

شکوفه شور فکنده است در گلستانها  
شکوفه شور فکنده است در گلستانها

[کاتب تبریز]



## بعثت رسول اکرم

➤ امام هادی علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا پس از آنکه از سفر تجاری شام بازگشت و سود آن را صدقه داد، هر روز به غار حرا می‌رفت و خداوند را پرستش می‌کرد.

➤ هنگامی که چهل‌ساله شدند، خداوند فرمان داد که درهای آسمان گشوده شد و پیامبر به آنها می‌نگریست. در آن لحظه محمد به جبرئیل، که هاله‌ای از نور ایشان را در بر گرفته بود، نگاه کرد. جبرئیل به سوی ایشان آمد و بازوی وی را گرفت و تکان داد و گفت: یا محمد بخوان!

➤ گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان به نام پروردگارت که آفرید ... بخوان که پروردگارت بزرگوارترین است.

## بعثت رسول اکرم

➤ آنگاه جبرئیل به آسمان صعود کرد و محمد صلی الله علیه و آله از کوه نور پایین آمد و از جهت اینکه مبادا قریش نبوتش را تکذیب کنند و او را به جنون و وسوسه شیطان نسبت دهند، دچار تب و لرز شد.

➤ عموم شیعیان بیست و هفتم رجب را روز بعثت دانسته‌اند.



غار حرا

## امیرالمؤمنین و خدیجه؛ پیشگامان در اسلام

➤ در ابتدای بعثت، دعوت رسول اکرم به مدت سه سال پنهانی بود.

➤ در این مدت تنها چند نفر از خاندان خود حضرت به دین اسلام گرویدند و در صدر آنان، امیرالمؤمنین و خدیجه قرار دارند.

## دعوت خویشاوندان

- پس از گذشت سه سال از بعثت، پیامبر مأمور شد که دین خود را اعلان و تبلیغ کند.
- ایشان در مرحله اول باید از خویشاوندان نزدیک خود آغاز می‌کرد. این کار بسیار دشوار بود، چون سران بنی‌عبدالمطلب به آسانی حاضر نمی‌شدند دست از بت‌پرستی بردارند و پیامبری ایشان را بپذیرند.



## دعوت خویشاوندان

➤ رسول اکرم به امیرالمؤمنین امر کردند که غذایی فراهم کنند و بزرگان بنی‌هاشم را دعوت کنند. حدود چهل نفر از بستگان پیامبر جمع شدند.

➤ پس از صرف غذا، پیش از آنکه پیامبر سخنی بگوید، ابولهب نظم جلسه را بر هم زد. رسول اکرم دوباره فردای آن روز میهمانی را تکرار کردند.



## دعوت خویشاوندان

- ▶ پیامبر اکرم پس از صرف غذا برخاستند و رسالت خود را چنین اعلان کردند:
- ▶ ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای خویشانش چیزی برتر از آنچه من آورده‌ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام.
- ▶ خداوند به من فرمان داده است که شما را به سوی او فرا بخوانم. اکنون کدامیک از شما مرا بر این امر یاری می‌کند تا اینکه برادر و وصی من و جانشینم در میان شما باشد؟

## دعوت خویشاوندان

- در این لحظه سکوت مجلس را فراگرفت و جز علی علیه السلام کسی پاسخ نداد.
- رسول خدا سه بار سخن خود را تکرار کرد و جز امیرالمؤمنین کسی پاسخ نداد.
- آنگاه پیامبر خطاب به حاضران فرمود: «این برادر من و وصی و جانشین من در بین شماست، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید».
- در این هنگام حاضران خندیدند و با تمسخر به ابوطالب گفتند: محمد به تو دستور داد سخن پسرت را بشنوی و از او اطاعت کنی!
- این حدیث به حدیث دار و حدیث انذار مشهور است.

# دعوت عمومی

- مدت کمی از دعوت خویشاوندان نزدیک گذشت و اخبار آن در مکه پخش شد و برخی از مشرکان به آزار پیامبر و مسلمانان پرداختند.
- با نزول آیه ۹۴ سوره حجر، مرحله دعوت عمومی پیامبر شروع شد:
- «پس آنچه را مأموریت می‌یابی آشکار کن و از مشرکان روی گردان.»
- بنابراین پیامبر مأموریت خود را در سطحی گسترده آشکار ساخت و از مردم خواست بت‌پرستی را رها کنند و به خدای یگانه ایمان بیاورند.



## مسلمان شدن حمزه فرزند عبدالمطلب

➤ حمزه فرزند عبدالمطلب و عموی پیامبر، از دلیران عرب و شخصیت‌های بلندپایه قریش به شمار می‌رفت. او تیراندازی چیره‌دست و شجاع‌ترین و دلاورترین جوانمرد قریش بود.

➤ روزی وقتی حمزه از شکار برگشت، به او گفته شد که ابوجهل به برادرزاده‌اش، محمد، دشنام داد و هر مقدار که توانست، در آزار او کوشید. حمزه بسیار خشمگین شد و بدون اینکه با کسی سخن بگوید، حرکت کرد و سریع نزد ابوجهل، که در جمع مشرکان نشسته بود، رفت و با کمان خود چنان بر سر او کوبید که به شدت مجروح شد.

➤ بعد گفت: تو محمد را دشنام می‌دهی، در حالی که من بر دین او هستم و همان را می‌گویم که او می‌گوید. اگر قدرت داری با من نیز همان کن که با او کردی.

# مسلمان شدن حمزه فرزند عبدالمطلب

➤ بدین گونه حمزه ایمان خود را آشکار کرد. با ایمان آوردن او، دین اسلام جان تازه‌ای گرفت و جبهه کفر تضعیف شد.

➤ وقتی قریش مطلع شدند که حمزه مسلمان شده و از این پس پیامبر مدافعی چون حمزه دارد، مقداری از آزار و اذیت او کاستند.



## جلوگیری مشرکان از انتشار اسلام

➤ مشرکان قریش برای مقابله با اسلام و جلوگیری از انتشار آن از هر راهی که ممکن بود وارد شدند و هرگونه ابزاری که در دست داشتند، به کار گرفتند.

➤ ابولهب، عموی پیامبر، که از سران بزرگ شرک به شمار می‌رفت، همیشه دنبال پیامبر راه می‌رفت و از پشت سر به پاهای ایشان سنگ می‌زد.

## جلوگیری مشرکان از انتشار اسلام

ابولهب به مردم می‌گفت: مبادا به سخنان این مرد (یعنی پیامبر) گوش دهید، زیرا او از دین پدران خود برگشته و دروغ‌گو است.



تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ



## جلوگیری مشرکان از انتشار اسلام

وقتی رسول اکرم در میان مردم قرآن می خواند، مشرکان برای جلوگیری از نفوذ آن در دل های آماده، جنجال به پا می کردند و با غوغا و ولوله نمی گذاشتند کسی سخن پیامبر را بشنود.



## شکنجه و آزار

تا زمانی که پیامبر از بت‌ها بدگویی نمی‌کرد، قریش نیز با ایشان مدارا می‌کرد و چندان حساسیتی از خود نشان نمی‌داد.

اما وقتی پیامبر علیه بت‌ها سخن گفت، واکنش نشان دادند و چون از راه‌های فکری و مسالمت‌آمیز نتوانستند کاری از پیش برند، به اقدامات عملی دست زدند و به آزار و شکنجه مسلمانان پرداختند.



## هجرت به حبشه

- ▶ در سال پنجم بعثت، آزار و شکنجه قریش به حدی شدت یافت که تحمل آن بسیار دشوار شد؛ تا جایی که عده‌ای از اسلام برگشتند و برخی به شهادت رسیدند.
- ▶ پیامبر اکرم دیدند که باید هر چه زودتر چاره‌ای بیندیشند و این مشکل بزرگ را حل کنند؛ زیرا با سرسختی و لجاجتی که قریش از خود نشان می‌داد، اسلام نمی‌توانست رونق چندانی بیابد.
- ▶ اگر اوضاع این‌گونه ادامه می‌یافت، کسی به اسلام تمایل پیدا نمی‌کرد و افراد تازه مسلمان شده نیز دلسرد و افسرده می‌شدند.

## هجرت به حبشه

بنابراین رسول اکرم به مسلمانان فرمودند: ای کاش به سرزمین حبشه می‌رفتید، زیرا در آنجا پادشاهی است که نزد او به کسی ستم نمی‌شود و آنجا سرزمین راستی و درستی است، تا آنکه خداوند برای شما از این گرفتاری گشایشی برساند.

سپس پسرعموی خود، جعفر بن ابیطالب را که جوانی توانا و سخنور بود، به نمایندگی خود برگزید و او را امیر و سرپرست مهاجران قرار داد و دستور داد تا او با عده‌ای از مسلمانان به کشور حبشه هجرت کنند.



## عهدنامه بیدادگری

وقتی قریش دانستند که نمی‌توانند رسول خدا را بکشند و یقین کردند که ابوطالب او را تسلیم نمی‌کند، تصمیم گرفتند ابوطالب را در انزوای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار دهند و چنان روزگار را بر وی تنگ بگیرند که ناچار شود دست از یاری رسول خدا بردارد و او را برای کشتن تسلیم کند.

برای همین، مشرکان قریش عهدنامه‌ای را تنظیم کردند تا کسی با بنی‌هاشم هم‌غذا و هم‌صحبت نشود و در اجتماع آنها حاضر نگردد و با آنان خرید و فروش نکند. نیز نه از آنان دختر بگیرند و نه به آنان دختر بدهند؛ تا در نتیجه بنی‌هاشم پیامبر را تحویل مشرکان دهند.

## عهدنامه بیدادگری

همه قریش متحد و مصمم شدند تا حضرت را پنهانی یا آشکارا به قتل برسانند. آنگاه چهل نفر از سران بزرگ قریش این عهدنامه را امضا کردند و بر آن مهر زدند و داخل خانه کعبه آویختند.



❖ نویسنده این عهدنامه منصور بن عکرمه

بود که بعدها دستش فلج شد.

❖ این عهدنامه در اواخر سال ششم یا اوایل

سال هفتم بعثت نوشته شد.

## حماسه بزرگ شعب ابوطالب

- ▶ هنگامی که خبر انعقاد عهدنامه به ابوطالب رسید، دوباره حمایت کامل خود را از پیامبر اعلام کرد. سپس به تمام افراد قبیله بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب، چه مسلمان و چه کافر، که بجز ابولهب چهل مرد بودند، دستور داد تا اسباب و اثاث خود را جمع کنند و به دره‌ای نزدیک مکه، که بعدها به شعب ابوطالب معروف شد، پناه برند و شبانه‌روز مراقب جان پیامبر باشند تا مشرکان قریش به ایشان دست نیابند.
- ▶ او گفت اگر خاری به چشم محمد برود، شما را مؤاخذه خواهم کرد. تمامی ما یکی پس از دیگری باید بمیریم تا آنان بتوانند به او دسترسی بیابند.

# شعيب ابي طالب عليه السلام



## استقامت حیرت‌انگیز بنی‌هاشم

بنی‌هاشم در شعب از نظر غذا و احتیاجات روزمره به شدت در تنگنا و سختی قرار داشتند. کار به جایی رسید که گاه از گیاهان و برگ درختچه‌ها تغذیه می‌کردند و نالهٔ جانکاه گرسنگی کودکان از بیرون شعب شنیده می‌شد!

بنی‌هاشم فقط سالی دو مرتبه می‌توانستند از شعب خارج شوند و مقداری کالا خریداری کنند: یکی در ماه ذیحجه و موسم حج و دیگری ماه عمره و موسم عمره. در این وقت نیز مشرکان کالاها را گرانتر می‌خریدند تا قدرت خرید را از بنی‌هاشم سلب کنند.

ابولهب فریاد می‌زد: قیمت‌ها را بالا ببرید تا پیروان محمد نتوانند چیزی بخرند.



## استقامت حیرت‌انگیز بنی‌هاشم

- رسول خدا تنها در موسم حج و عمره از شعب خارج می‌شد و در مسجد الحرام با زائران خانه خدا و قبایل عرب دیدار می‌کرد و آنها را به پرستش خداوند یکتا و ترک بت‌پرستی دعوت می‌کرد و از آنها می‌خواست که در این راه ایشان را یاری کنند.
- ابولهب پشت سر پیامبر راه می‌افتاد و می‌گفت: فریب برادرزاده‌ام را نخورید، که ساحر و دروغ‌گوست.

